

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سی و نهم





خانم میترا از ارواین



به نام خدا
برداشتی از غزل ۳۰۶۹ مولانا و برنامه ۸۲۴ گنج حضور.

مولانا با هنرمندی بسیار، نگاه زندگی و خدا را در قالب کلمات در این
غزل به رقص در آورده تا با آهنگ قلب ما موزون شود و رشد آگاهی،
روحمان را به نوازش درآورد.

گاهی می گوید «نظر»، گاهی می گوید «نگاه» و در جایی از درون چشم
سخن می گوید و حتی گاهی از پاک شدن نگاه ما با اشک یا جریان آب
زندگی مثالی می زند.

مهم‌ترین نکته این غزل داشتن «نظر» یا دید هشیاری پاک حضور انسان است. و اینکه خداوند یا زندگی هر لحظه این چشم دل ما را مورد حفاظت و 'نگاهبانی' خودش قرار می‌دهد.

نگاهبان دو دیده ست چشم دل‌داری
نگاه دار نظر از رخ دگر یاری
مولانا غزل ۳۰۶۹

این نگاهبان نگاه انسان همیشه در مرکز ما مهیا است و مولانا در این غزل به ما هشدار می‌دهد که دلمان بسته ی اغیار و یا به هر چیزی غیر خدا آلوده نشود و باید آگاه باشیم که این دل مرتب با اتفاق‌ها و قضا و قدر و قانون کن فکان مورد امتحان قرار می‌گیرد. تا سرانجام خود زندگی صاحب اصلی دل شود.

گر قضا پوشد سیه همچون شبت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

وگر به سینه در آید به غیر آن دلبر
بگو برو که همی ترسم از جگرخواری
مولانا غزل ۳۰۶۹

به من نگر که مرا یار امتحان‌ها کرد
به حيله برد مرا کشکشان به گلزاری
مولانا غزل ۳۰۶۹

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین به کمتر امتحان خود را مخر
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

خداوند هر لحظه در کار است که حضور هر ناکس و هر ناجنسی را از
فضای پاک درون ما بیرون بیندازد و دل را دوباره به جنس اصلیش
برگرداند. و تنها خودش در دل حضور داشته باشد و دل را عزیز و گرامی
دارد.

نیم ز کار تو فارغ، همیشه در کارم
که لحظه لحظه تو را من عزیزتر دارم
مولانا غزل ۱۷۲۳

و آنجاست که صاحب دل یا زندگی، دلی پاک و بسته نشده به هیچ غیری
را شاهد می شود و آن لحظه است که تنها «دل دار» و تنها «چشم»، نگاه
و نظر زندگی خواهد بود.

وانگهان گفته خدا که: ننگرم
من به ظاهر، من به باطن ناظرم
مثنوی دفتر چهارم، بیت ۱۷۳۸

بازگردید ای رسولان خجل
زر شما را، دل به من آرید، دل
مثنوی دفتر چهارم، بیت ۶۱۴

وقتی غیری در دل ما نباشد، دل، تبدیل به آینه ای می شود که چشمِ
زندگی به آن می افتد و تنها خودش را در آن آینه دل می بیند.

در دل مؤمن بگنجم، ای عجب
گر مرا جویی، در آن دل ها طلب
مثنوی دفتر اول، بیت ۲۶۵۵

آینه دل صاف باید تا در او
واشناسی صورت زشت از نکو
مثنوی دفتر دوم، بیت ۲۰۶۳

و تنها «نگاه» اوست که از آینه دل ما به جهان منعکس می شود. نگاهی
پر از خرد، پر از هدایت، پر از امنیت و پر از قدرت ... و آنگاه است که
گلی می شکفت که هم وجود انسان از بوی دلاویزش مست می شود و هم
دیگر موجوداتِ عالم فیض می برند.

قوتم بخشید و دل را نور داد
نور دل مر دست و پا را زور داد
مثنوی دفتر اول ، بیت ۱۳۶۶

آن زیبایی وصف ناشدنی که از دل ما متجلی می شود آنقدر نادر و
بی همتاست که حتی در تجسم ما هم نمی گنجد و آن همان شادی
بی سبب و ندای گرمنا است، آن همان کوثر و بی نهایت و همان لحظه
عشق و حضور است و ما تازه متوجه می شویم که زندگی تا به امروز
قصد داشته به ما بگوید که به چه بی مانندی «نگاه» کنیم.

چنین چنین، به تعجب سری بجنبانید
که نادرست و غریبست، در نگر، باری
مولانا غزل ۳۰۶۹

شاید این چشم ظاهری ما در حقیقت دریچه ایست برای عبور آن دید حقیقی و نظر زندگی و حالا اشتباهاً تبدیل به محل عبور دید همانیدگیها شده. اگر دل ما فضای یکتایی باشد چشم ما تنها زیبایی و یکتایی و برکت ایزدی را در همه کس و همه جا میبیند ولی اگر دلی پر از همانیدگی ها و اغیار داشته باشیم چشم ما با هدایت و عقلی که از آلودگی ها می گیرد دنیا را می نگرد.

پیش چشمت داشتی شیشه ی کبود
ز آن سبب عالم کبودت می نمود
مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۱۳۲۹

تو مبین جهان ز بیرون که جهان درون دیده‌ست
چو دو دیده را ببستی ز جهان جهان نماند

دل تو مثال بامست و حواس ناودان‌ها
تو ز بام آب می‌خور که چو ناودان نماند
مولانا غزل ۷۷۱

پس زندگی بهترین مشتری سودآور چشم دل ماست و اوست که قصد کرده که تمام همانیدگی ها را یک به یک بخرد و دل را به آینه ای که از اول بوده مبدل سازد. دل بسته شده ما به نقش های آفل این دنیا چون دل مردگان است و انعکاس یک دل مرده در چشم کور و ناهشیارش پیداست و مرده ای است که تشخیص نمی دهد که کلاغ سیاه من ذهنی به او هجوم آورده و مشتری بقایای بینایی و خرد اوست که به نابودی کامل سوقش دهد.

چو مشتری دو چشم تو، حی قیومست
به چنگ زاغ مده چشم را چو مرداری

دهی تو کاله فانی بری عوض باقی
لطیف مشتری سودمند بازاری
مولانا غزل ۳۰۶۹

مشتري ماست الله اشتری
از غم هر مشتري هين برترأ
مثنوی دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

تو را من پاره پاره جمع کردم
چرا از وسوسه صد پاره گشتی؟
مولانا غزل شماره ۲۶۶۰

مثالهای زیبای مولانا در این غزل بسیار گویا است که نظر و نگاه انسان اگر از فضای همانیدگی ها نشأت گرفته باشد، بنا به قانون غیرت زندگی حتی اگر پیامبر خدا هم باشیم ما را به مرحله زیرین آگاهی سقوط می دهد. سقوط که همان هبوط انسان و یا در جهنم افسانه من ذهنی بودن و به غربت افتادن ما در جهانی توهمی است.

براند مَرِ پدِرت را کِشان کِشان ز بهشت
نَظر به سنبله تر یکی ستمکاری
مولانا غزل ۳۰۶۹

چون به امر اهیبطو بندی شدند
حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند
مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶

ز آب دیده داوود، سبزه ها بر رُست
به عذر آنکه به نقشی بگرد نظّاری
مولانا غزل ۳۰۶۹

ز دارالملک عشقم رخت بردی
در این غربت چنین آواره گشتی!
مولانا غزل ۲۶۶۰

چه زیباست که ما اجازه دهیم حق قدم بر دل ما بگذارد و همه اجزای ما را به رقص عشق در آورد و چون با هیچ چیز و یا با هیچ کس در این دنیای فانی اصطکاکی و مقاومتی نداریم آنگاه هست که زیبا و موزون خواهیم رقصید. رقصندگان عشق می رقصند با آمدن و رفتن همانیدگیها، آنها رقصانند و تسلیم و راضی به آهنگی که در زندگیشان نواخته می شود، آنها آزاد و رها هستند از دانستن اینکه آهنگ زندگیشان از کجا آمده و چرا نواخته شده، تنها نرم و عاشقانه و لطیف می رقصند در حالی که زندگی دست و پا و چشم و دل آنهاست.

جان‌های خلق پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر صفا
مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵

چوگان زلف دیدی، چون گوی در رسیدی
از پا و سر بریدی، بی‌پا و سر به رقص آ
مولانا غزل ۱۸۹

آفتابی نی ز شرق و نی ز غرب از جان بتافت
ذره وار آمد به رقص از وی در و دیوار ما

چون مثال ذره‌ایم اندر پی آن آفتاب
رقص باشد همچو ذره روز و شب کردار ما
مولانا غزل ۱۳۶

یک حمله دیگر همه در رقص درآییم
مستانه و یارانه، که آن یار درآمد
مولانا غزل ۶۴۶

با احترام و سیاس
میترا ارواین 



خانم زهره از تهران



سلام

با شکر و سپاسگزاری از خدای متعال، مولانای جان و آقای شهبازی عزیز و بزرگوار..

و با قدردانی از تمام زحمات عزیزان گنج حضور و کودکان دوست داشتنی عشق..

عدم موفقیتیم در تماس تلفنی مرا به این واداشت که پیامم را از این طریق به گوش شما زمزمه کنم.

(البته با صلاح دید آقای شهبازی)

برگشت ما از جهان به عنوان هشیاری و امتداد خدا، از عشقی است که نسبت به خدا یا زندگی داریم. این ارتعاش درونی با توانایی که دارد هشیاری اولیه، و عدم را در مرکز و خلأ درونی ما نفوذ می‌دهد.

اما من ذهنی حادث با پوشاندن هم‌هویت شدگیها بر روی هوشیاری و پدیدار شدن دید جسمی، مرکزمان را دستخوش تغییر می‌کند. که ما باید برای ثبات درونی و زنده شدن به وجود الستی خود تلاش کنیم.

که مولانای عزیز در غزل (۱۹۳۳) می‌فرماید:
برخیز و صبح را برنجان
ای روی تو آفتاب رخشان

در فضای باز شده و در لحظه‌ای که مرکزت عدم است؛ از درد هشیارانه استقبال کن تا همانیدگیها در قیامت تو برنچند. و خورشید درونت که نورش را از «او» می‌گیرد، و بسیار روشن کننده و بیننده است، بالا بیاید و صبح که در اینجا آفتاب صبحگاهی است یعنی (چیزهای بیرونی) را برنچاند.



و در غزل (۳۰۶۹) می‌فرماید:
نگاهبان دو دیده است چشمِ دل‌داری
نگاه دار نظر از رخ دگر یاری

خدا همیشه با ماست و نگاه چشم دل ما را در اختیار دارد، که با دید نظر فقط به او نگاه کنیم. چون دیگر نیازی به عینک نخواهیم داشت که جهان را از پشت هم هویت شدگیهای مرکزمان ببینیم و یار دگری را در مرکز خود بگذاریم و برای ما دل‌داری کند.



و گر به سینه در آید به غیر آن دلبر
بگو: برو که همی ترسم از جگرخواری

آگاه باش! حالا که آسمان درونت باز شده مرکزت را پاک نگه دار!
هوشیارانه و با تقوایی که از جگرخوار داری، هیچگونه هم‌هویت شدگی را
در مرکزت نیازمایی که حتما خطا و پر درد خواهد بود.

و در ادامه مولانای عزیز در ابیات ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ دفتر چهارم درباره کسی که دل و دیده اش را به خدا سپرده می‌فرماید:

ز آن جرّای روح چون نقصان شود 
جانش از نقصان آن لرزان شود 

کم شدن هشیاری در اثر فکر و عمل کردن به هم‌هویت‌شدگی‌ها، در انسانی که فضا را باز کرده است. جانش را لرزان می‌کند و به اشتباهش پی می‌برد.

پس بداند که خطایی رفته است 
که سمن زار رضا آشفته است 

و اگر لحظه را با مقاومت و قضاوت شروع کند، آشفته‌گی درونش او را متوجه خواهد کرد که لحظه را با رضا و پذیرش شروع نکرده و خطایی صورت گرفته است. و در آخر اگر کسی به وجود الستی خود حقیقی زنده شود، با شکر و پرهیز در فضای پذیرش قضا و کن فکان، جفالقلم و ریب المنون، تسلیم و فضاگشایی، و انصتوا قرار می‌گیرد، و با کرما و کوثر که کرامت انسانی است در حقیقت وجودی انسان به اوج خود می‌رسد و با درونی پر از فراوانی و ارتعاش آن در بیرون رعایت قانون جبران در او حک و ماندگار می‌شود.

ممنونم از تمام زحمات شما
زهره از تهران



خانم فریده از هلند



پیغام عشق 🌹🌹


برداشتی از غزل ۳۰۶۹ دیوان شمس تبریزی
برنامه ۸۲۴

نگاهبان دو دیده ست چشم دلداری 🌸
نگاه دار نظر از رخ دگر یاری

و گر به سینه در آید به غیر آن دلبر 🌸
بگو: برو که همی ترسم از جگرخواری

اون کسی که از طریق چشمان ما به این جهان نگاه میکنه خداست. پس ما هم باید نگاهمان رو خوب مواظبت کنیم که به غیر از معشوق به جای دیگه ای نظر نیاندازیم. و این تهدید وجود داره که هر لحظه یک هم هویت شدگی به مرکز ما بیاد و اگه این طور شد مواظب باش و بترس از خدا که به مرکز هم هویت شده ات حمله خواهد کرد.

مبادا خداوند لحظه ای به تو نظر کنه و ببینه که تو توجه ات به غیر از خدا افتاده. و در مرکزت چیزی به جز خدا جا گرفته. حواست باشه که هر لحظه در امتحان هستی و این من ذهنی هر لحظه در فکر حيله ای است که تو رو فریب بده.

امتحان بر امتحان است ای پدر 
هین به کمتر امتحان خود را مخر
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶


هر لحظه با یک حيله و فريب به سراغت خواهد آمد و اين جهان رو اون چنان برعكس به تو نشان خواهد داد كه باعث غفلت و فريب ات خواهد شد. همانطور كه باعث فريب پدرت آدم و بيرون شدنش از بهشت شد.

براند مر پدرت را كشان كشان ز بهشت
نظر به سنبله تریکی ستمکاری


این من ذهنی هزار چهره با حيله و مكرهای كه داره مدام در فكر دزدیدن حضورته، ولی از اون طرف خداوند هم نشسته منتظره كه اگه ما به جز او چیز دیگری را در مركز مون بگذاریم، اون هم هویت شدگی رو از ما بدزده.

همین که به نقشی توجه کنی این من ذهنی است که موفق شده. اون موقع است که مقاومت و ستیزه شروع خواهد شد؛ و البته به دنبال اون درد کشیدن.


یعنی اگه یک هم هویت شدگی به مرکزت بیاد تو رو به گمراهی و درد خواهد کشید حالا اگه دهها هم هویت شدگی در مرکزت باشه چه خواهد شد؟!


موی کز چون پرده ی گردون بود 
چون همه اجزات کز شد چون بود؟
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰

خدا هر لحظه با توست و هر لحظه میخواد تو رو از این گرفتاری بخره،
چرا خودتو میخواهی ارزان بفروشی.
چرا اجازه میدهی یک نقش مادی وارد مرکزت بشه...
در ذهن گرفتار خواهی شد و با عینک ذهن خواهی دید، یعنی حضور رو
هم بصورت ذهن برای خودت خیال خواهی کرد. مشتری تو خداست
خودتو به این زاغ من ذهنی نفروش.

چو مشتری دو چشم تو حی قیومست 
به چنگ زاغ مده چشم را چو مرداری

تو با زحمت و کار روی خودت به سکوت و خاموشی ذهن میرسی ولی باید همیشه مواظب من ذهنی خود و دیگران باشی که میخواهند تو را به مقاومت و ستیزه بکشند. ولی تو نگران نباش و نظرت رو از روی یار بردار که خداوند همیشه با توست. تا وقتی که نظرت رو فقط بر روی رخ یار نگه داری من های ذهنی نخواهند توانست تو را به ستیزه و مقاومت بکشند.

خمش خمش که اگر چه تو چشم را بستی 
ریای خلق کشیدت به نظم و اشعاری




و لیک مفخر تبریز شمس دین با توست 
چه غم خوری ز بد و نیک با چنین یاری

با تشکر فریده از هلند 




خانم ناشناس



با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوریهای جان 
 مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۷ از برنامه ۸۲۰ 

تا نسوزم، کی خُنک گردد دلش؟
ای دل ما خاندان و منزلش

تا من این همانیدگی ها را نسوزانم، تا در این آتش نروم کی می توانم به
خانه ی امن تو قدم بگذارم، یا اینکه نه، تا این همانیدگی ها را نسوزانم
تو بر دل و مرکز من پا نمی گذاری. وقتی آنها را که در مرکز قرار دارند
سوزاندم تو با قدم گذاشتن به مرکز آن آتش را تبدیل به گلستان
می کنی. 

🌷🌸🌷🌸🌷 ۶۱۸ مثنوی معنوی دفتر ششم بیت

خانه ی خود را همی سوزی، بسوز
کیست آن کس کو بگوید: لا یجوز؟

لا یجوز = جایز نیست 🌱

خداوندا، تو خانه ی من را که مرکز من است و پُر از همانیدگیست
می سوزانی، خوش بسوزان، کیست که بتواند مانع آن شود و اجازه ی
این کار را ندهد و بگوید که جایز نیست؟ 🌱

🌸🌸🌸🌸🌸 مثنوی معنوی دفتر ششم بیت ۶۱۹

خوش بسوز این خانه را ای شیر مست
خانه ی عشق چنین اولیتر است

اولیتر = سزاوارتر 🌱

پروردگارا، بارالها، معبودا، تنها تو هستی که قادری این مرکز همانیده ی
مرا بسوزانی که از این سوختن بوی خوش، بوی شادی، بوی تسلیم، بوی
حضور، بوی عشق به مشامم می رسد، خوش بسوزان که این بهترین و
سزاوارترین کار برای من است.

خوب بسوزان این خانه را، تا ای خدا، من در عشقت مست شوم و
عاشقی را تجربه کنم که آن از هر چیزی و هر کاری برای من بالاتر
است. 🌱

🌷🌸🌷🌸🌷 مثنوی معنوی دفتر ششم بیت ۶۲۰

بعد ازین این سوز را قبله کنم
زآنکه شمع من به سوزش روشنم

بعد از این سوختن همانیدگی‌های مرکز من را که مقصود و مطلب نهایی من
است و آن را سرمایه رسیدن به تو می‌کنم قبله راهم می‌کنم تا به عدم
برسم که بالاترین عبادت من شناسایی آنهاست و سوزاندن آنها، چون
این بینش و بیداری تبدیل به هوشیاری حضور می‌شود و مانند شمعی راه
تاریک من ذهنیم را برایم روشن می‌کند که بتوانم از آن رها شوم و از
بیراهه به راه بیایم. 🌱

والسلام



ناشناس



آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۲۴

مولانا، دفتر پنجم، ابیات ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸

کاله ی معیوب بخریده بُدم
شکر گز عیشِ پگه واقف شدم

پیش از آن گز دست، سرمایه شُدی
عاقبت معیوب بیرون آمدی

خداوندا، درست است که در ابتدای جوانی نیستیم، اما شُکرت که از این کالای معیوبی که منِ ذهنی به من فروخته است آگاهم کرده ای.

از اینکه مرا از این معامله ی پر ضرر و زیان باخبر نموده ای سپاسگزارم، حتی اگر لحظه ای از حیاتِ مادی ام باقی مانده باشد.

که تو دل را بِنِگری و حضور را، نه جسم را به حساب آوری و فُرم را.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۰۹

مال رفته، عُمَر رفته، ای نَسِیب
مال و جان داده پی کاله ی معیب

اصل ما خداست.

این مال و تن، و این حیات و امکانات مادی برای این بوده است که ما
دلی به دست بیاوریم و به او زنده شویم و زندگی را در عالم به گردش در
بیاوریم.

مبادا که آن را در جهت به دست آوردن متاع بی ارزش دنیا هدر دهیم.

این بیت حتی در زندگی مادی ما هم مصداق دارد.

ما عمر و هزینه ی فراوانی را صرف می کنیم تا حتی به زور هم که شده،
با کسی که زندگی برای ما نخواستہ است ازدواج کنیم.

ساده لوحانه خوشبختی را در او جستجو می کنیم، اما پس از مدت
کوتاهی که او را به دست آوردیم متوجه می شویم که او آن چیزی که فکر
می کرده ایم نبوده است.

سخت کار می کنیم، پولمان را پس انداز می کنیم و به طمع اینکه بیشتر و بیشتر داشته باشیم در جایی سرمایه گذاری می کنیم به این امید که سود فراوانی برایمان خواهد داشت.

زندگی را به شدت بر خود سخت می گیریم و به جای اینکه به داشته های خود قانع باشیم و همینقدر امکاناتی که داریم را همین لحظه برای خود هزینه کنیم به طمع اینکه فقط بیشتر داشته باشیم در معامله ای ضرر می کنیم و پول و عمرمان را برای رسیدن به آرزویی توهمی به باد می دهیم.

تازه همه را ملامت می کنیم که چرا ما را فریب داده اند یا از این کار باز نداشته اند.

سال ها برای تایید و توجه مردم پول و عُمرمان را در یک رشته ی
دانشگاهی هزینه می کنیم اما پس از فارغ التحصیلی نه تنها علاقه ای به
آن نداریم، بلکه قدرت و اراده و شهامت عمل در آن نداریم چون قانون
جبران را رعایت نکرده ایم و فقط به دنبال مدرک بوده ایم نه ابتکار و
خلاقیت در عمل.

تازه از تمام شرایط سیاسی و اقتصادی گله داریم که چرا وضعیت
اقتصادی و بازار کار خراب است.


اما مولانا به ما می گوید به محض اینکه از این دید غلط با خبر شدی
شکر خدا را به جا بیاور و بدان که به موقع با خبر شده ای و از همین
لحظه شروع کن و تا این سرمایه ی عدم را شیطان به تاراج نبرده است،
واهمانش را شروع کن.

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com